



همسرم بلد نیست غذا درست کند.
دستپختش به شدت بد است. خیلی از غذاهای معمولی را هنوز بلد نیست پیزد. بعد از این همه سال زندگی این زن نمی تواند يك غذای درست و حسابی پیزد



نگذارید اختلافات انباشته شوند

سارا شقاقی، روان شناس در این رابطه می گوید: طلاق در هر سنی يك پدیده تلخ در خانواده و جامعه محسوب می شود. معمولاً افرادی که در دوران پیری و با وجود داشتن فرزند و نوه تصمیم به جدایی و طلاق می گیرند، قطعاً در دوران گذشته مشکلاتی در زندگی مشترکشان داشتند و روی بسیاری از مسائل چشم پوشی کردند، اما با گذشت سال ها، طاقت و تحملشان کمتر شده است. بنابراین با به وجود آمدن کوچک ترین مشکل یا اختلافی بهانه گیری هایشان را شروع می کنند. آنها تصور می کنند حالا که دیگر فرزندان شان راهی خانه بخت شده اند مجبور نیستند این رابطه را حفظ کنند. زوج های میانسال که برای طلاق راهی دادگاه خانواده می شوند همان زوج های دیروزی هستند که خود را ملزم به حفظ رابطه شان کرده بودند و حالا صبرشان لبریز شده و تصمیم به جدایی گرفته اند. این در حالی است که گاهی اوقات میانسالان توقعات بیشتری نسبت به دوران جوانی پیدا می کنند و الگوهای رفتاری آنها تغییر می کند. برای همین با هم به اختلاف می خورند و چون دیگر انگیزه ای برای ادامه زندگی مشترک ندارند، تصمیم به طلاق می گیرند.

در این گونه موارد بهتر است زوج ها پیش از تصمیم به طلاق، با يك مشاوره خانواده صحبت کنند. در مواردی هم برخی از زوج ها در زندگی مشترک، آنقدر سکوت می کنند و درباره مشکلاتشان با هم صحبت نمی کنند که در نهایت يك جا با کوچک ترین بهانه ای دچار فروپاشی می شوند. تا جایی که تصمیم به طلاق و جدایی می گیرند و چشمشان را روی تمام سال های زندگی مشترکشان می بندند. بهتر است زوج ها از همان ابتدا اگر مشکل یا اختلافی دارند، درباره آن با هم در کمال آرامش و منطق صحبت کنند تا در آینده با مشکلات جدی مواجه نشوند.



خیانت به خاطر دستپخت بد

سیمافراهانی
 تپش

زوج میانسال بعد از ۴۰ سال زندگی مشترک کارشان به دادگاه خانواده تهران کشید.

مرد ۶۵ ساله که بعد از این همه سال زندگی زن دوم گرفته بود، در دادگاه خانواده دلیل این کارش را دستپخت بد همسرش اعلام کرد. این زوج هفته گذشته درخواست طلاق خود را مطرح کردند.

زن میانسال درباره ماجرای زندگی اش به قاضی گفت: ۴۰ سال است با محمود زندگی می کنم. در این مدت مشکل خاصی با هم نداشتیم. همه چیز مثل زندگی های مشترک دیگر افراد بود. صاحب فرزند شدیم. صاحب نوه شدیم. محمود بازنشسته شد و کارش را در آژانس ادامه داد. در این مدت به جز جرو بحث های معمولی هیچ اختلاف خاصی نداشتیم. تا این که چند وقت پیش متوجه شدم محمود باز زن دیگری را ارتباط است. خیلی شوکه شدم. اصلاً باورم نمی شد در این سن و سال به من خیانت کرده باشد. وقتی مطمئن شدم، از او دلیل کارش را پرسیدم. که خیلی راحت به من گفت ازدواج کرده و زن

دوم دارد. شوکه شده بودم. فکر می کردم دروغ می گوید ولی واقعیت داشت. بعد از این همه سال زندگی مشترک به من خیانت کرد. این همه سال بار زندگی را به دوش کشیدم، با همه سختی ها ساختم. اعتراض نکردم. بارها دچار سختی و مشکل شدید ولی حرفی نزد. با همه مشکلات زندگی مان ساختم. ولی در آخر شوهرم رفت و يك زن دیگر گرفت. وقتی این موضوع را متوجه شدم، دیگر تحمل نکردم. تصمیم گرفتم برای همیشه از او جدا شوم. وقتی پیشنهاد طلاق را مطرح کردم محمود هم مخالفتی نکرد. انگار از خدایش بود که از من جدا شود. در صورتی که در این مدت هیچ وقت هیچ اختلافی با من نداشت. من دیگر نمی توانم در کنار این مرد زندگی کنم. در ادامه شوهر این زن دلیل خیانتش را در دادگاه مطرح کرد و به قاضی گفت: من سال هاست دارم تحمل می کنم. دیگر صبرم لبریز شده؛ همسرم بلد نیست غذا درست کند. دستپختش به شدت بد است. خیلی از غذاهای معمولی را هنوز بلد نیست پیزد. بعد از این همه سال زندگی این زن نمی تواند يك غذای درست و حسابی پیزد. سال هاست دارم غذای بد مزه می خورم. مگر

می شود زنی در این سن و سال آشپزی بلد نباشد. هر بار خسته از سرکار برگشتم، غذای بد مزه خوردم. برایم سخت بود. خودم هم بلد نیستم آشپزی کنم. خیلی وقت ها مجبور بودم بیرون از خانه غذا بخورم. برای همین خسته شدم. با زن دیگری آشنا شدم و وقتی دستپخت او را خوردم تازه معنی واقعی غذای خوشمزه را فهمیدم. من دیگر از دست این زن خسته شده بودم. برای همین ازدواج کردم. همسرم هیچ وقت مرا درک نکرد. در زندگی فقط فکر می کرد اگر سکوت کند و به کارهای بچه هایمان برسد، کار بزرگی انجام داده؛ او همیشه مرا نادیده می گرفت و با این کارهایش باعث می شد بیشتر از او دور شوم. تمام توجهش به بچه هایش بود. برای همین من هم دیگر خسته شدم و الان هم می خواهم جدا شوم. در پایان نیز قاضی سعی کرد این زوج را از جدایی منصرف کند، ولی وقتی اصرار آنها را دید، رسیدگی به این پرونده را به جلسه آینده موکول کرد و از این زوج میانسال خواست در این فرصت با يك مشاور خانواده مشورت کنند تا شاید مشکلشان حل شود.

سلفی با چوبه دار

جنایت در خواب

در این ستون سرنوشت قاتلان خبرساز که سرنوشتی جز چوبه دار نداشتند از زبان خودشان و براساس اعترافاتشان در جریان تحقیقات و جلسه دادگاه مرور می شود.

این هفته سراغ مرد جنایتکاری رفتیم که همسر و دختر ۱۴ ماهه اش را در مشهد در خواب کشت.

شغل نصب داربست بود و به مواد مخدر اعتیاد شدیدی داشتم. همین اعتیاد باعث شد همسر اولم ترکم کند و از هم جدا شویم. بعد از جدایی تصمیم گرفتم اعتیادم را ترک کرده و زندگی سالمی را آغاز کنم. به همین خاطر به يك کمپ ترک اعتیاد رفتم و برای همیشه اعتیادم را کنار گذاشتم. بعد از ترک اعتیاد با یکی از بستگانم ازدواج کردم. در ابتدا زندگی خوبی داشتیم و صاحب دختر بچه ای شدیم، اما زندگی

ناگهان روی بدش را به من نشان داد. ساختمان سازی در مشهد کم شد و کار من هم تحت تاثیر آن خوابید. مدتی بیکار و خانه نشین شده بودم. همین بیکاری باعث اختلاف من و همسرم شد و هر روز با هم دعوا داشتیم. خانه متعلق به همسرم بود و او همیشه سر این موضوع به من سرکوفت می زد که هیچی ندارم و بیکار هستم. شامگاه دوم آذر ۱۳۹۴ دوباره و برای آخرین بار با هم درگیر شدیم. صبح وقتی از خواب بیدار شدم، یاد حرف های شب قبل همسرم افتادم و کنترلم را از دست دادم و تصمیم بدی گرفتم.

چکش را از آشپزخانه برداشتم و به طور ناگهانی ضربه ای به سر همسرم کوبیدم، او فقط جیغ بلندی کشید که دیگر فرصت هیچ عکس العملی را به او ندادم و ضربات دیگر را



نیز فرود آوردم. خون به در و دیوار پاشیده بود و دختر ۱۴ ماهه ام که با فریادهای من از خواب بیدار شده بود، گریه می کرد اما من حال مناسبی نداشتیم، چکش را روی زمین انداختم و با دستم دهان دخترم را که کنار مادرش بود فشار دادم و او را نیز خفه کردم. بعد از قتل از خانه فرار کردم و شب ها در ماشین می خوابیدم. سرانجام ماموران من را بعد از يك هفته پیدا کرده و دستگیر کردند. هیچ راهی برای فرار از بیان حقیقت نداشتم و به قتل همسر و دخترم اعتراف کردم. بعد هم پرونده ام به دادگاه ارسال شد و قضات دادگاه رای به قصاص من دادند. خانواده همسرم به هیچ وجه نمی خواستند من را ببخشند و سرانجام با اصرار آنها پای چوبه دار رفتم و حکم در زندان مشهد اجرا شد.